

کشته‌های بی‌پایان جاده‌ها در گفت‌وگوی «جوان» با حجت‌الاسلام یحیی جهانگیری سهروردی

آمار تصادفات بالاست چون به الهیات بدن نپرداخته‌ایم

ما از کارشناسان این سؤال را می‌پرسیم که چرا با وجود اینکه با تلفات بالای انسانی در جاده‌های کشور روبه‌رو هستیم و این آمار به ۲۰هزار نفر کشته در سال رسیده است، اما این تلفات انگار موضوعیت چشمگیری ندارد و به مثابه یک مسئله حاد به آن نگر بسته نمی‌شود. به نوعی انگار یک سیر و جریان عادی در جامعه است. به عنوان پژوهشگری که در حوزه الهیات و کلام و دین کار کرده‌اید و البته به عنوان یک مروج بین‌المللی که در متن مراودات میان فرهنگ‌ها و ملل قرار دارید، می‌خواهم بپرسم نگاه شما به این مسئله و ریشه‌های پدیدآورنده آن چیست؟

آمارها نشان می‌دهد ما در سوانح جاده‌ای عملاً با یک جنگ تحمیلی روبه‌رو هستیم. شاید این جمله را این سال‌ها از زبان افراد مختلف هم شنیده‌اید اما نکته مهم ماجرا این است که ما آن را به مثابه یک جنگ تحمیلی تلقی نمی‌کنیم. این جنگ بر ما تحمیل شده است؟ از کجا؟ از بینش ناصحیحی که به مسئله‌مان داریم. دقت می‌کنید؟ جنگی که جنگ نیست، جنگی که دیده نمی‌شود، جنگی که جدی گرفته نمی‌شود. اساساً انسان‌ها دشمن نامحسوس را دشمن نمی‌دانند، بنابراین ما تصادفات و سوانح را جنگ نمی‌دانیم و به تبع آن حمیت و تدبیر لازم را جهت دفاع در برابر این تهدید نداریم.

چرا این گونه است؟ چرا ما به تعبیر شما این تهدید را تهدید تلقی نمی‌کنیم؟ چه انحرافی در ادراک ما نسبت به مسئله وجود دارد که به چنین فرجامی می‌انجامد؟

انسان ذاتاً دشمن‌های درون خودش را دشمن نمی‌داند. توجه می‌کنید؟ ما بیشتر متمایل هستیم که به دیگران نگاه کنیم تا به خودمان. علت هم این است که ما مرزاندیش هستیم و معمولاً حواس‌مان به دشمن بیرونی است، بنابراین اتفاقات خانه، کشور یا شهر خود را دست‌کم می‌گیریم و وقتی از جنگ یا تهدید یا دشمن سخن به میان می‌آید، ذهنیتی که در این باره داریم، مانع می‌شود با دید واقع‌نگر با مسئله روبه‌رو شویم. شما وقتی به تاریخ چند دهه کشور نگاه می‌کنید، به ویژه دو مقطع جنگ تحمیلی و تلفات جاده‌ها، این سه دهه را که در نظر می‌گیرید، می‌بینید تلفات به اندازه همان جنگ است. نگاه می‌کنید می‌بینید همان طور که جنگ و گلوله و ترکش سربی، پیر و جوان و کودک و زن را از هم تمیز نمی‌داده، نگاهی به آمار کشته‌شدگان این قافعه‌خاوندان کشور هم نتساب می‌آوریم و قربانیان این سوانح مثل جنگ در همه گروه‌های سنی و جنسیتی قرار دارند و کودک، پیر، جوان، زن و مرد در میان قربانیان قرار دارند اما اینکه چرا چراغ این قافعه‌خاوندان روشن است و معمولاً نه در رسانه‌ها و نه در مجامع و نه در نهادهای ما وزن به این رویداد داده نمی‌شود، به نوع تفکری برمی‌گردد که به آن اشاره کردم، یعنی ما عوامل درونی فعال در سازوکارهای اجتماعی خودمان را کمتر به حساب می‌آوریم و می‌بینیم، به خاطر همین وقتی می‌خواهیم به سوانح نگاه کنیم، کمتر آن را به مثابه قتل، یورش و عامل کشتار و کشته در نظر می‌گیریم.

پس می‌توان گفت همین زاویه دید از اصل حادثه‌نگران‌کننده‌تر است؟

بله، این نگاه خطرناک‌تر بین اتفاق ممکن است. ممکن است ما بگوییم که بیماری خطرناک است و درست هم است، اما اینجا از اصل بیماری خطرناک‌تر است، زاویه دید شما نسبت به بیماری است. آیا شما قبول دارید بیمار هستید؟ یا درک روشنی از آنچه روی می‌دهد، دارید؟ این سرمایه کمی نیست، به این معنا که اگر شما بیماری را دست‌کم بگیرید و نادیده بینگارید، دسترسی شما به درمان، کادر پزشکی و متخصصان قطع می‌شود، هرچند مجرب‌ترین کادرها هم در اطراف شما قرار بگیرند.

یعنی این پذیرش به آن امکانات می‌چربد.

دقیقاً همین طور است و اصلاً درک شما نسبت به مسئله است که امکانات حل آن را اطراف‌تان جمع می‌کند. آن این نظر ما در این رویداد دچار مسئله‌ای شده‌ایم و آن این است که این قاتل کشته‌نده را به مثابه قاتل کشته نمی‌بینیم و همین موضوع، امکان کنشگری و تحلیل را از ما سلب کرده است. دلیل اینکه ما تصمیمات جدی در این باره نمی‌گیریم، برمی‌گردد به ذهنیت ساخته‌شده ما در این سال‌ها، نکته دیگری که می‌خواهم اشاره کنم از منظر الهیاتی است. اساساً در الهیات ما اینطور بگوییم در فهم ما، از الهیات بدن یا Body of the Theology، بدن جایگاه جدی و درخوری ندارد.

یعنی ما بدن را تحقیر کرده‌ایم؟

اینطور بگوییم که الهیات ما پیش از آنکه به بدن پیرداز به روح پرداخته است، پیش از آنکه به زیست اینجایی پیردازد، به زیست آنجایی پرداخته است. در حالی که شما بدون عبور سالم از اینجا به یک چشم‌انداز روشن در آنجا نخواهید رسید.

از پیامبر(ص) نقل شده است که رحمت خدا بر کسی که بر سه کجا اشراف داشته باشد: از کجا آمده است، کجاست و به کجا می‌رود.

بله، یعنی یک زیست متوازن. حکمای ما گفته‌اند همگی ما بطن موضوعیت دارد و مهم است، ظاهر و

حجت‌الاسلام یحیی جهانگیری سهروردی، استاد حوزه و دانشگاه (جامعه المصطفی، جامعه الزهرا، دانشگاه مذاهب اسلامی و حوزه علمیه خواهران)

و دکترای شیعه‌شناسی و مطالعات اسلامی از دانشگاه ادیان و مذاهب و صاحب تألیفاتی چون «مصلحت در فقه، مبانی، رهیافت‌ها و راهکارها» و «مسجد مجازی، رهیافت‌ها و راهکارها» است. او همچنین سردبیر مجله علمی پژوهشنامه شیعی مرکز تخصصی شیعه‌شناسی تهران و عضو هیئت تحریریه



مجله علمی The Jounal of Science Education and Society وابسته به دانشگاه وروتسلارد در لهستان و عضو مشاور مرکز بین‌المللی گفت‌مان صلح اسلامی در سوئد است. گفت‌وگوی ما با دکتر جهانگیری سهروردی در ادامه سلسله‌گفت‌وگو با کارشناسان در جست‌وجوی چرایی پنهان‌شدن موضوع آمار بالای تلفات جاده‌ای در کشور است. از نگاه این صاحب‌نظر ما زمانی می‌توانیم گره این چالش را حل کنیم که الهیات خود را از سطح انتزاعی وارد سطح اجتماعی کنیم و سازوکارهای معرفتی ارزش جان را در لایه‌های جامعه پدید آوریم.

بدن حالت ابژگی پیدا می‌کند که اتانازی یا مرگ خودخواسته را مطرح می‌کنند و در خیلی از کشورها حالت قانونی هم به خود می‌گیرد. چرا در اسلام اتانازی الهیات کاوش دین است. مشکل ما در این رابطه از دین نیست، از دانش مطالعه دین است، مشکل از دانش شناسا است که علل مختلف تاریخی دارد. وقتی می‌گوییم الهیات ما نگاه متوازنی نداشته است، به معنی نقص و چالش در دین نیست بلکه دانشی که ما آن را واسطه شناسایی و مطالعه دین قرار داده‌ایم، کاستی دارد. دین ما همچنان که درباره آخرت سخن می‌گوید، درباره دنیا هم سخن می‌گوید. همچنان که درباره معنویت و اخلاق سخن گفته، احکام اجتماعی هم دارد. همچنان که درباره معاد سخن گفته است، به معاش هم می‌پردازد. شما وقتی به کتاب «سنن‌النبی» علامه طباطبایی نگاه می‌کنید، لحظه به لحظه زندگی رسول خدا(ص) را با جزئیات آورده و این شامل تمام ساحات زندگی یک انسان می‌شود، اما متأسفانه الهیات، ما نیامده است به تمام این جوانب پیرداز و بیشتر به روح توجه کرده تا به جسم، بنابراین بدن از حالت ابژگی در الهیات ما خارج شده است. ابژگی‌ای که روح در الهیات ما دارد، بدن ندارد.

اگرچه نکاتی که اشاره می‌کنید در ارتباط با موضوع بحث ماست. اما اجازه می‌خواهم دوباره نزدیک‌تر به موضوع ورود کنیم، چه عواملی بر سسری تو چچی به تلفات لای

تصادفات جاده‌ای سایه انداخته است؟ اولین عامل به نظر نامرئی‌شدن یا پنهان‌شدن علت و معلول است؛ نه کشنده را می‌بینیم و نه مقتول را. ما می‌توانیم آن را یک دشمن پنهان بنامیم. در حقیقت تصادفات در فرهنگ ما به یک امر پنهانی یا نامرئی بدل شده و چون نامرئی و پنهان است، مورد مذاقه و بررسی قرار نمی‌گیرد. از طرفی همچنان که اشاره کردم در نظام معرفت‌شناختی و نوع نگاه الهیات ما، بدن یک موضوع درجه دوم است و در اولویت قرار نمی‌گیرد. می‌خواهم به این موضوع اشاره کنم که ما از عهده حل مسئله تصادفات برنخواهیم آمد، مگر آنکه به این دو عامل توجه کنیم، یعنی اولاً آن عامل نامرئی را مرئی و در معرض دید قرار دهیم و ثانیاً با کنشکار در آموزه‌ها و رهیافت‌های اصیل دینی، نوع نگاه‌مان را به بدن و الهیات بدن تغییر دهیم. تا زمانی که نگاه رایج و معمول به قاتل و مقتول وجود دارد، ما نمی‌توانیم مسئله تصادف را حل کنیم، بنابراین ما نیاز داریم الهیات متعالیه خودمان را احیا و ترویج کنیم که در آن بدن، ساحات ضخیم روح است و روح، ساحات لطیف بدن. در واقع الهیات متعالیه ما معتقد است روح و بدن پیوند تنیده‌شده‌ای باهم دارند، نه پیوند ترکیب که یک جان هسته باشد و دیگری پیکر و پوسته. خب وقتی ما به این بینش و نگاه برسیم، هر آسبایی به بدن در واقع آسیب به روح خواهد بود.

اصلاً وقتی به منشی و منش اولیاء(ع) هم نگاه می‌کنیم همین است. بله ما در قرآن آیه‌ای داریم که می‌گوید: وَ لَا تَلْقُوا بِأَیْدِیکُمْ إِلَى التَّهْلُکَةِ / با دست خودتان، خود را به هلاکت نیفتانید. خب!



می‌رسد چالش ما در این باره به الهیاتی برمی‌گردد که از سطح انتزاع وارد سطح جامعه نشده است. الهیات ما زمانی می‌تواند این گره را باز کند که وارد لایه‌های اجتماعی و زندگی مردم شود، در صورتی که الهیات ما مدام سعی می‌کند خداوند را اثبات کند.

به قول یکی از عرفا خداوند اثبات شده است، تو اگر مردی بیا خودت را ثابت کن.

بله، ما باید انرژی‌مان را صرف مسئله خلق کنیم. در واقع شما می‌گویید الهیات ما وارد جامعه نشده است و این خلأ معرفتی که امروز در جامعه می‌بینیم، مثلاً در دست‌کم گرفتن ارزش جان و تبعات آن در تلفات بالای تصادفات رانندگی به این قضیه برمی‌گردد که ما نرم‌افزار معرفتی‌مان را در جامعه راه نینداخته‌ایم.

بله، مثلاً امروز ما با بحران زیست‌محیطی روبه‌رو هستیم، خب چه زمانی این بحران زیست‌محیطی حل می‌شود؟ وقتی ما بتوانیم الهیات اجتماعی پدید بیاوریم. الهیاتی که به مخاطرات زیست‌محیطی واکنش نشان دهد؛ الهیاتی که خود را بر کنار از مسائل اجتماعی نداند؛ الهیاتی که خود را در مفاهیم انتزاعی محصور و زندانی نکند؛ الهیاتی که به مسئله خلق پیردازد و درصدد گشودن گره آنان و کاستن از دردهای زندگی باشد.

اینطور بگوییم که در فقدان این بینش، حتی اگر قوانین بازدارنده هم داشته باشیم یا مجازات تدارک ببینیم، راه به جایی نخواهد برد.

ما انسان‌ها را طوری تربیت نکرده‌ایم که در برابر جان انسان‌ها حساس باشند. به تعبیر شما حتی اگر قوانینی در این باره تصویب شوند که تاکنون در حوزه‌های مختلف به تصویب رسیده‌اند تا زمانی که ما موضوع مهم‌بودن سلامتی و حفاظت از امنیت تن، روان و جان را به یک موضوع اجتماعی و همه‌گیر تبدیل نکنیم، افراد جامعه خود را وفادار به این ارزش حس نخواهند کرد. مثلاً شما می‌پنید که کیفیت ساخت در مسکن مهر تا چه اندازه پایین است. افراد زیادی در این‌دهام که در این پروژه‌ها احساس امنیت و شادی نمی‌کنند. خیلی وقت‌ها بدبهی‌تری حقوق ساکنان نادیده گرفته شده است. خب مجریان، پیمانکاران، ناظران، کارگران و مجموعه کسانی که در این پروژه‌ها نقش داشته‌اند، اگر در برابر جان و شادی انسان‌ها خود را مسئول و موظف حس می‌کردند، ما با چنین چالشی روبه‌رو نمی‌بودیم، یعنی حتی اگر مجری در این باره سهل‌انگار بود، پیمانکار حاضر نبود پروژه را با آن کیفیت نازل اجرا کند، چون او خود را در برابر جان، حیثیت و آبروی انسان‌ها مسئول می‌دانست، مثلاً همچنان که دوست دارد در جایی سکونت کند که در آنجا فضای آموزشی و تفریحی به قدر کفایت در اختیار فرزند او قرار گیرد، چنین خواستی را دربار‌ه دیگران هم اعمال می‌کرد.

چقدر نگاه عادت‌زده را در این‌باره به عنوان یک مانع می‌بینید؟ منظورم این است که ما گاهی به بحران و چالش عادت می‌کنیم، انگار نه انگار که اساساً چنین بحرانی و چالشی موضوعیت دارد.

مسئلاً عادت‌کردن یکی از بزرگ‌ترین موانع در حل چالش‌های ماست. شما امروز وقتی به وضعیت کشوری مثل سوریه نگاه می‌کنید، می‌بینید هر روز افراد زیادی در این کشور از سوی گروه‌های تروریستی کشته می‌شوند و دیگر به عنوان یک امر عادی و روزمره درآمده است.

انگار اگر کشته نشوند، امری عجیب و غیرعادی روی داده است.

در حالی که شما مثلاً در ایران چنین مسئله‌ای را نمی‌بینید. ببینید اگر روزی خدای ناکرده حادثه تروریستی روی می‌دهد و چند نفر از هموطنان ما قربانی آن حادثه شوند، آن حادثه و ابعادش به سرعت تبدیل به خبر رسانه‌ها می‌شود. چرا؟ به خاطر اینکه این موضوع تازگی دارد، اینطور نیست که در ایران هر روز حادثه تروریستی روی دهد. حالا اگر در همین جامعه ایران روزی ما به چنین بازدارندگی در جاده‌ها و راه‌های مواصلاتی کشور برسیم که آمار تلفات سوانح به عددی بسیار پایین‌تر از رقم فعلی برسد، در آن صورت اگر اتوبوسی در جاده‌ای دچار سانحه شود، همان قدر عجیب خواهد بود که حادثه تروریستی در کشور. می‌خواهم بگویم که تدبیر ما در اداره امور می‌تواند از دامنه حوادث یکاهد و وقتی از دامنه حوادث کاسته شود، آن وقت شما دچار تعجب خواهید شد که مگر ممکن است سالانه ۲۰هزار نفر در جاده‌ها کشته شوند. شما امروز مثلاً در کشور زاین هر روز یا دست‌کم در ایام زیادی از سال شاهد زلزله‌های کوچک و بزرگ هستید اما چرا این زلزله‌ها معمولاً راهی به دنیای خبر باز نمی‌کند، چون آنها توانسته‌اند با تدبیر میزان تلفات و خسارات به ویژه تلفات انسانی را به حداقل برسانند. حالا نقطه مقابل تدبیر، به تعبیر شما همان عادت‌زدگی یا اعتنایی است. مثل این است که ما مسئله‌ای را می‌پوشانیم، به این امید که مسئله به چشم نیاید، اما این شیوه از حل مسئله خیلی خطرناک است. اینکه اعدادی که امروز درباره میزان تلفات جاده‌ای در رسانه‌ها مطرح می‌شود، بزرگ است، تردیدی در این باره وجود ندارد اما اینکه چرا ما بزرگی این اعداد را نمی‌بینیم، برمی‌گردد به اینکه ما با بینش صحیحی به مسئله‌مان نگاه نمی‌کنیم.

ف

انسان ذاتاً دشمن‌های درون خودش را دشمن نمی‌داند. توجه می‌کنید؟ ما بیشتر متمایل هستیم که به دیگران نگاه کنیم تا به خودمان. علت هم این است که ما مرزاندیش هستیم و معمولاً حواس‌مان به دشمن بیرونی است، بنابراین اتفاقات خانه، کشور یا شهر خود را دست‌کم می‌گیریم و وقتی از جنگ یا تهدید یا دشمن سخن به میان می‌آید، ذهنیتی که در این باره داریم، مانع می‌شود با دید واقع‌نگر با مسئله روبه‌رو شویم

ف

الهیات ما پیش از آنکه به بدن پیردازد به روح پرداخته است، پیش از آنکه به زیست اینجایی پیردازد، به زیست آنجایی پرداخته است. در حالی که شما بدون عبور سالم از اینجا به یک چشم‌انداز روشن در آنجا نخواهید رسید

ف

به نظر می‌رسد الهیات ما تحت تأثیر الهیات مسیحی و دوآلیته بین روح و جسم در این نوع الهیات قرار گرفته است. در مسیحیت بین بدن و روح نوعی دوآلیته یا دوگانگی برقرار است، به این معنا که انگار این دو ضد هم هستند، در حالی که وقتی عمیقاً به معارف اسلام توجه نشان می‌دهیم، می‌بینیم که این دوآلیته وجود ندارد. اسلام همانطور که روح را پذیرفته است، جسم را هم پذیرفته است. همچنان که از سلامت روح دفاع می‌کند، از سلامت تن نیز دفاع می‌کند و آن را بی‌ارزش و جنس دوم تلقی نمی‌کند. اصلاً اینطور نیست که زیست این دنیایی یک زیست درجه دوم باشد

ف

امروز ما با بحران زیست‌محیطی روبه‌رو هستیم، خب چه زمانی این بحران زیست‌محیطی حل می‌شود؟ وقتی ما بتوانیم الهیات اجتماعی پدید بیاوریم؛ الهیاتی که به مخاطرات زیست‌محیطی واکنش نشان دهد؛ الهیاتی که خود را بر کنار از مسائل اجتماعی نداند؛ الهیاتی که خود را در مفاهیم انتزاعی محصور و زندانی نکند؛ الهیاتی که به مسئله خلق پیردازد و درصدد گشودن گره آنان و کاستن از دردهای زندگی باشد

ف

ما انسان‌ها را طوری تربیت نکرده‌ایم که در برابر جان انسان‌ها حساس باشند. به تعبیر شما حتی اگر قوانینی در این باره تصویب شوند که تاکنون در حوزه‌های مختلف به تصویب رسیده‌اند تا زمانی که ما موضوع مهم‌بودن سلامتی و حفاظت از امنیت تن، روان و جان را به یک موضوع اجتماعی و همه‌گیر تبدیل نکنیم، افراد جامعه خود را وفادار به این ارزش حسن نخواهند کرد